

زمینه‌های گذار به  
نظام تک‌حزبی در  
روسیه شوروی

۱۹۱۷ - ۱۹۲۱



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

زمینه‌های گذار به  
نظام تک‌حزبی در  
روسیه شوروی

۱۹۲۱ - ۱۹۱۷

عکس‌روی جلد :

زویگون معاون آندروپوف که  
بدنبال مشاخره با سوسلوف  
خودکشی کرد ؟

پا شیخ ز ۱۳۶۲  
چاپ اول ۱۰۰۰ نسخه  
انتشارات بازتاب (۱)



## فهرست

۵ - ۱۱	پیشگفتار
۱۳ - ۴۳	مقدمه
۴۵ - ۷۵	گذار به نظام تک حزبی
۷۷ - ۸۶	قیام کرونشات
۸۸ - ۱۰۳	کنگره دهم حزب و ممنوعیت فراکسیونها
۱۰۵ - ۱۲۳	زمینه‌های ازبوروکراسی و مبارزه اپوزیسیون برای دمکراسی در حزب
۱۲۵ - ۱۴۳	نظام مدیریت و هدایت فردی و جمعی در منابع
۱۴۵ - ۱۶۲	سه دیدگاه درباره سندیکاها ( تروتسکی - لنین - " اپوزیسیون کارگری " )
۱۶۴ - ۱۷۲	حواشی
۱۷۴ - ۱۸۴	مآخذ
۱۸۵ - ۱۸۷	منابع
۱۸۸	اسامی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

بیش از ۶ سال از پیروزی انقلاب اکتبر میگذرد. در این فاصله، علیرغم همه تغییرات شگرفی که در جامعه نوروی رخ داده است، بسیاری از مشکلات نوروی و سایر کشورهای "سوسیالیسم واقعا موجود" همچنان لاینحل باقی مانده و کمترین نتایجی نیز از امکان دست یافتن به راه حلی برای غلبه بر مشکلات بچشم نمیخورد. حکومتی رابطه میان سوسیالیسم و دموکراسی، حزب و طبقه و جامعه و دولت هنوز لاینحل است. هیچ نشانه‌ای از شرکت تعیین کننده طبقه کارگر در برنامهریزی، هدایت و سازماندهی جامعه دیده نمیشود. کمترین زمینه‌ای برای فعالیت سیاسی خارج از ارگانه‌های رسمی موجود نیست. از دموکراسی شورائی که هیچ، از دموکراسی پارلمانی هم اثری نیست. بختک حزب بر همه جامعه سنگینی میکند و آزادی گوئی سوء نفاهمی بیش نبوده است.

رابطه اقتصادی کشورهای "سوسیالیسم واقعا موجود" با بازار جهانی سرمایه‌داری هر روز پیچیده‌تر شده و اقتصاد آن بیش از پیش در حشره بازار جهانی سرمایه‌داری گرفتار می‌آید. عقب ماندگی نسبی تکنیکی کمتر که همیشه دیده می‌شود، وسعت نیز میگیرد و این تنها محدودیت تکنیک پیچیده نیست، کشاورزی نیز دچار مشکلات مشابهی است. بر چنین زمینه‌ای است که این کشورها بیش از پیش به بانکهای امپریالیستی مقروض میشوند. حزب نفی جامعه را گرفته است و بحران نفی حزب را "سوسیالیسم" اردوگاهی هر روز که میگذرد، از ورطه‌ای بورطه‌ای دیگر درمی‌فلطد.

اپوزیسیون دسته‌دسته و گروه‌گروه روانه‌ها با زداشتگاهها و آسایشگاهها روانی شده و از میان برداشته میشود. الکلیسم، فحشاء، بی تفاوتی و حنایت، بویژه در میان جوانان اندک اندک رشد مییابد و به حرات مسی توان گفت که به یمن سالها استبداد، شیوه‌های اعمال فشار، هوجبگری،

رشوه‌خواری و دروغ و پشت‌هم‌اندازی احزاب " کمونیست " این جوامع ، در هیچ کجای جهان نام‌سوسیالیسم و کمونیسم تا این اندازه بی‌اعتماد نشده که در خودکشورهای " سوسیالیستی " .

حاکمیت حزب و گروه‌بندیهای قدرت امکان‌پذیر گرفتن هر تشکیلی را از میان برداشته و هر اعتراضی در اولین تظاهرات سرکوب می‌شود. اعمال دیکتاتوری و مکانیسم‌های سرکوب آنقدر وسیع و دامنه‌دارند که در درون بالاترین گروه‌بندیهای حزبی حاکم جامعه نیز عمومیت یافته و در مبارزه بر سر کسب موقعیت ممتاز تر همواره گروهی ، گروه دیگری را از آریکه قدرت بزرگ می‌کشد و آنوقت در یک نشست فوق‌العاده " منحرفین " به اتفاق آراء کنار گذاشته می‌شوند. آراء هم‌که همواره به اتفاق است !! تا که در مبارزه میان جناح‌های مختلف ، قرعه‌بازی دیگری با نام دیگری احابت کند و باز روز از نو روزی از نو و همه نیز به اتفاق آراء !!

سرنوشت " انقلابیون کبیر " دیروز " مرتدین و خائنین " امروز در " سوسیالیسم " اردوگاهی سرنوشت‌آشنائی است . " مرتدین و خائنین " ای که تا دیروز چشم و چراغ حزب و پرولتاریا بوده‌اند ، در پی بازگرداندن حکومت " اشراف و خاقان " از میان می‌روند و همسر رهبر کبیر و فقید حزب به جرم روسپی‌گری و اتهامات مشابه محاکمه می‌شود. مواردی که رهبران حزب بنا بر " عدم سلامتی " کنار می‌گیرند ، بدنبال اشتباهات جسیدی " خودکشی می‌کنند " و یا " ناپدید " میشوند ، در چین ، شوروی و آلمانی کم نیستند. مورد لهستان یا قزیه آن پدر و پسر در کره شمالی هم که دیگر گفتن ندارد. و همه این اعمال که نام آزادی، پرولتاریا و سوسیالیسم را به‌ردالتی کم‌نظیر آلوده‌اند ، با عنوان مبارزه طبقاتی یا اعمال دیکتاتوری پرولتاریا تطهیر می‌شوند .

در این زمینه می‌شود بسیار نوشت و جوانب متعددی از آن چه به نام



سوسیالیسم در جهان اعمال میشود را به بحث گذارد. تجربه بیش از ۶۰ سال "ساختن سوسیالیسم" و آنچه تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا" به بشریت تحمیل شده به اندازه کافی گویاست و پشت "سوسیالیسم" اردوگاه‌های مدتهاست که از باورها افتاده است. آنچه ناروشن است، بیشتر زمینه‌های غلبه این نظام، ساخت این جوامع و چگونگی تحکیم و استقرار آن نظام حکومتی است که در ۶۰ سال گذشته بنا به سوسیالیسم بخش وسیعی از بشریت را از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی در زمینه برخورداری از آزادی محروم کرده است. آنچه ناروشن است اینکه "انحراف" از کی و کجا آغاز شده و چه عواملی در شکل گرفتن آن سهم بوده‌اند. در این زمینه گفتنی بسیار است.

مسأله رشد "انحراف" یا غلبه "تجدید نظرطلبی" در کشورهای "سوسیالیسم واقعا موجود" و بحث پیرامون آن، در میان نیروهای چپ و گروه‌ها و سازمان‌های "مارکسیستی - لنینیستی"، بحث‌شازهای نیست. ما ثوابت‌ها مبداء آن را با مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف و تروتسکیست‌ها با مرگ لنین و روی کار آمدن استالین میدانند. اما تجربه شوروی و بدنبال آن کشورهای بلوک شرق یا چین، ویتنام، کامبوج و غیره آنقدر گویاست که با اصطلاح کودتای خروشچف یا مرگ زودرس لنین برای توضیح آنچه بنا به سوسیالیسم اعمال میشود کافی نبوده و نمی‌تواند جوابگوی پرسشی باشد که در اذهان منتقدین جدی به نظام "سوسیالیسم واقعا موجود" نقش بسته است.

تکرار همواره "خیانت" و سقوط دائمی "سوسیالیسم" و ارزشها سوسیالیستی هر ذهن جستجوگری را با بستی بالاخره متوجه این واقعیت کند که "کودتا" و "خیانت" برای توجیه و شناخت آنچه امروز بنام سوسیالیسم اعمال میشود کافی نیستند. واقعیت این است که "انحراف"

یا " استحالهای " که امروز در نظام " سوسیالیسم " اردوگاهی بچشم میخوردند با " کودتای خروشچف " و نه با مرگ لنین و استالین ، با هیچ یک آغاز نشده و اصولاً " کودتائی " رخ نداده است . بحرانی که امروز تا روپودن نظام " سوسیالیسم واقعاً موجود " را مورد مخاطره قرار داده است ، حاصل یک روند بطنی و منطقی " منطقی در خود " است که با غلبه بلشویسم و بدنبال سرکوب اپوزیسیون در شوروی رفته رفته تحقق یافته است .

از میان برداشتن اپوزیسیون ، شوراها ، دمکراسی درون حزبی و " سوء تفاهماتی " بنام آزادی در روسیه شوروی ، همراه با بوروکراسی ، خفقان دلسردی و ناامیدی نوده ، همگی محصول نظام تک حزبی ، کنسارزدن اپوزیسیون و پنجه انداختن حزب بر اقتصاد ، سیاست و روان عمومی جامعه و محصول فلسفه بلشویسم است .

در این زمینه تا کنون کار فوق العاده ای در جنبش مارکسیستی ایران صورت نگرفته است . برای بخش وسیعی از چپ ایران همه بدبیاری سوسیالیسم در چند " توطئه " و " کودتا " خلاصه میشود و جلوگیری از تکرار فاجعه در مطالعه چند " تاریخ مختصر " و " چکیده و اصول عام " ، چپی که از آزادی تنها آزادی برای خود را میفهمد و از سوسیالیسم سرمایه داری دولتی را ، " سوسیالیسمی " که جز سلطه انحصارگرا نه حزب ، جز استقرار نظام سرمایه داری دولتی و سرکوب و تخطئه آزادی چیز دیگری نیست .

زمینه این تفکر استبدادی در بینش و روش بخشی از نیروهای چپ و درکی که از سوسیالیسم را شه میدهند ، به عوامل متعددی بستگی دارد . سوسیالیسم و تاریخ چنین سوسیالیستی ، بویژه انقلاب اکتبر و تحولاتی که بدنبال آن در شوروی رخ داد ، بگونه ای قلب شده ، بی هویت و فرمایشی به جنبش مارکسیستی ایران معرفی شده است . این تاریخ ، تاریخ پیروزمندان است و بگونه ای که آنان مناسب دانسته اند تعبیر و

تفسیرنده و به جنبش چپ ایران انتقال یافته است . یادآوری این نکته نیز ضروری است که این اولین بار نیست که پیروزمندان تاریخی مینویسند . این خود یک رسم تاریخی است و جنبش سوسیالیستی نیز از آن برگزیده است .

بعنوان نمونه در مورد پیروزی بلشویسم در اکتبر ۱۹۱۷ تا کنون کتب متعددی نوشته و ترجمه شده است . اما پیرامون شکست شوراهای ، از میان برداشتن اپوزیسیون و پشت پا زدن به آرمانهای انقلاب اکتبر یا پیرامون نظرات اپوزیسیون در شوروی و تعبیر و تفسیر آن از مارکسیسم ، در ایران کار چندانی صورت نگرفته است .

برای ایجاد تحول در نحوه تفکر و بینش جنبش چپ در ایران ، چپ مستقل و انتقادی خواهی خواهی با بیستی تکلیف خود را با مارکسیسم فرمایشی ، با خود و تاریخ خود روشن کند . قدر است کند ، ریشه های بحران را بشناسد و پیشنهاد کند . و این بدون آشنائی با سوسیالیسم و تاریخ واقعی آن ممکن نیست . هیچ مسائلی نیز تا آنجا که به سرنوشت جنبش سوسیالیستی مربوط میشود ، نمیتوانند این ضرورت را نادیده گرفته و به تاخیر اندازد .

در واقع زمینه های از این تفکر انتقادی بررسی بی محای تاریخ جنبش سوسیالیستی است . بلشویسم و لنینیسم دوره مهمی از این تاریخ را در بر میگیرند که خود در میان چپ ایران از نفوذ و اعتبار خاصی برخوردارند و با بیستی مورد بررسی قرار گیرند . بررسی ای سوای آنچه تا کنون مرسوم بوده و سوای آنچه پیروزمندان اراده کرده اند . کوشش در این زمینه این امکان را باقی میگذارد تا با نگاه به مسائل قدیمی همه چیز را آنگونه که بوده اند از نو مورد ملاحظه قرار داد و از آنچه یکف آمد زمینه های ساخت

برای زدودن پهنش و منش غیردمکراتیک در تفکر جنبش سوسیالیستی ایران، برای شناخت و آگاهی به خصوصیات جنبشی که وظیفه پیشبرد این تفکر انتقادی را بعهده گرفته است. این نوشته برپا به چنین ملاحظه‌های تهیه شده است.

کوشش این نوشته بررسی زمینه‌ها و چگونگی گذار به نظام تک‌حزبی در شوروی و دیدگاه‌های متفاوت پیرامون کارسندیکائی در آن کشور، در یک مقطع تاریخی معین می‌باشد. در اینجا ضمن بررسی جریان و روند حاکم در حزب کمونیست شوروی، مواضع، نظرات و حرکت اپوزیسیون در حزب، بویژه جریان "اپوزیسیون کارگری"، مورد مطالعه قرار گرفته است. "اپوزیسیون کارگری"، همراه با چند جریان کوچکتر مشابه در حزب، اولین نیروئی بود که بعد از پیروزی انقلاب اکتبر بطور وسیع برای برقراری و استحکام دمکراسی و حاکمیت طبقه کارگر در شوروی مبارزه می‌کرد. ارتباط دیدگاه‌های متفاوت از فعالیت سندیکائی و نقش سندیکاها در این بررسی از این نظر انجام گرفته که سندیکاها و کار سندیکائی همواره بخش وسیعی از فعالیت "اپوزیسیون کارگری" را در بر می‌گرفته است.

مقطع تاریخی‌ای که مورد بررسی قرار گرفته، فاصله بین اکتبر ۱۹۱۷ تا مارس ۱۹۲۱ است. یعنی از پیروزی انقلاب اکتبر تا پایان دهمین کنگره حزب کمونیست شوروی و البته در چند مورد نیز به وقایع و رویدادهائی اشاره شده که مربوط به قبل از اکتبر ۱۹۱۷ یا بعد از مارس ۱۹۲۱ بوده‌اند. بررسی این رویدادها هدف نوشته نبوده و این کار فقط تا آنجا انجام گرفته که به روشن شدن بحث کمک می‌کرده است.

انتخاب این فاصله، از اکتبر ۱۹۱۷ تا مارس ۱۹۲۱ از این جهت بوده است که در این مدت زمینه‌ها و اساس گذار به یک نظام تک‌حزبی که بر

پایه سرکوب و تخطئه اپوزیسیون و از میان برداشتن دمکراسی در شوروی انجام گرفت. عملاً بوجود آمده بودند. روشن است که میان روسیه سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۱۷ با روسیه سالهای بعد از آن، از لحاظ دامنه اعمال فشار و سرکوب آزادی دریا شمی فاصله است. اما بررسی این سالها، یعنی از پیروزی انقلاب اکتبر تا پایان دهه مین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ که به ممنوعیت فراکسیونها در حزب انجام میداد، نشان میدهد که اساس آنچه بعدها در شوروی، در زمینه غلبه نظام تک حزبی و سرکوب اپوزیسیون رخ داد، در این فاصله پایه ریزی شده بود.

در این نوشته کوشش شده است تا با بررسی دوره ای از تاریخ شوروی، یعنی هنگامیکه این نظام هنوز در اولین مراحل تکامل خود بوده است، علل واقعی وزمینهای تکوین آن ارزیابی شوند. نظامی که برای اولین بار بنا مویسالیسم در شوروی پایه ریزی شده و هنوز در بسیاری از زمینهای آن ناشناخته است. با این حال کوشش در دستیاپی به قوانین حاکم بر آن و چگونگی زمینهای گذار به نظام تک حزبی، به بسیاری از مسائل ناشناخته پاسخ میدهد. کوشش این نوشته تنها بررسی یک جنبه، یعنی زمین و چگونگی گرفتار شدن حزب بلشویک و جنبش مارکسیستی روسیه در چنبره نظام تک حزبی و نظری به ساله سندیکاهاست. آن هم خیلی مختصر. تازه همین بررسی نیز چندان شسته و رفته نیست. کوششی است، شاید بحثی را برانگیزد و این خود غنیمت است.

نکته آخر اینکه، همین جا باید از همکاری و راهنمایی رفقا علی شیرازی و اما نوئل یوسفی و سایر رفقای که به نویسنده در تهیه و تنظیم این نوشته کمک کرده اند تشکر کرد.



" این بدترین حالتی است که میتواند برای رهبر یک حزب افراطی رخ دهد، هنگامیکه ناگزیر شود در دورانی دولت را در دست بگیرد که جنبش هنوز به پختگی لازم برای طبقه‌ای که او نماینده آنست نرسیده و زمینه برای انجام فواین و مقرارتی که سلطه آن طبقه طلب میکند، آماده نباشد. آنچه میتواند انجام دهد، راه‌ها را ده‌ا و بستگی ندارد، بلکه وابسته به تفادهای طبقات مختلف، درجه میزان رشد شرایط زیست مادی، مناسبات تولیدی و ارتباطی است که میزان رشد تفادهای طبقاتی مبتنی بر آنست. آنچه جنبش رهبری میتواند انجام دهد و آنچه حزبش از او میطلبد نه وابسته به او و نه وابسته به میزان رشد مبارزه طبقاتی و شرایط آن و نه وابسته به خواست‌ها و اندیشه‌هایی است که تا آن زمان وجود داشته‌است. اینها خودکم و بیش ناشی از میزان تعادلی درجه تولید و موقعیت لحظه‌ای طبقات اجتماعی در مقابل یکدیگر نیست، بلکه وابسته به درک وسیع یا محدود و زمینه عمومی جنبش اجتماعی و سیاسی است. جنبش رهبری اجباراً خود را در یک بحران لاینحل مییابد. آنچه میتواند انجام دهد، علیه مجموعه اصول و رفتار گذشته و علیه منافع بلاواسطه حزب اوست، آنچه او باید انجام دهد، انجام ناشدنی است. در یک کلام و مجبور است نه حزب و طبقه خود، بلکه طبقه‌ای را نمایندگی کند که جنبش درست برای حاکمیت‌اش پخته‌است. او باید

بخاطر منافع جنبش، درست منافع طبقه بیگانگان را  
را پیش برد، و برای طبقه خود با جمله پردازی، لفاظی  
و وعده و وعید چنین وانمود سازد که منافع آن طبقه  
بیگانه، منافع خود اوست. آنکه در چنین موقعیت  
نا مناسبی فرار گیرد، غیر قابل نجات است. (۱)

از لحاظ اقتصادی، روسیه علی‌رغم پیشرفت‌ها شیکه در اواخر قرن نوزده  
و اوائل قرن بیستم مخصوصاً در زمینه صنعت کرده بود، هنوز کنوری عقب  
افتاده بود. این عقب‌افتادگی در همه زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی،  
سیاسی و فرهنگی انعکاس داشت. در زمینه اقتصادی در روسیه ما با یک  
کشاورزی کم‌بار، یک صنعت غیرارگانیک و یک زیرساخت ارتباطی  
محدود روبرو بودیم.

کشاورزی هنوز فاصله بسیار زیادی داشت تا اینکه بتواند تکنیک  
تولید را به سطح کشورهای پیشرفته زمان خود برساند. زمین را با اندازه‌ای  
که با این تکنیک ممکن بود با رور سازد، تا هم بتوانند تغذیه کافی برای  
جامعه فراهم کنند، ما یحتاج زراعی یک صنعت را تأمین کند، نیروهای  
وسیع کار را برای اشتغال در بخش صنعت و خدمات آزاد کند، فیسیر را در  
روستا بر بیا نندازد و با این مقدمات زمینه تحولات لازم برای نفوذ تکنیک  
فرهنگ سیاسی و تربیتی متناسب با تحولات سوسیالیستی را فراهم سازد.

در روسیه قبل از انقلاب اکتبر، هنوز ۳۰ درصد واحدها از وسایل کشاورزی  
گاهی حتی حیوان شخم‌زنی - محروم بودند. به این دلیل با روری زمین  
در یک سطح نازل بود و به یک سوم با روری زمین در آلمان همان زمان  
نمیرسید. مثلاً تولید گندم در روسیه، در هر هکتار ۶/۶ و در آلمان ۲۰/۱  
بود. در تولید حیوان نسبت ۸/۱ در مقابل ۱۹/۶ قرار داشت. (۲) در  
حالی‌که در آمریکا، در مقابل هر نفری که در بخش کشاورزی شاغل بودند،



۲/۵ نفردردیگر بخشهای اقتصادی فعالیت میکردند. در روسیه در مقابل،  
چهار پنجم شاغلین در بخش کتاکت و رزی فعالیت میکردند. (۳)  
فقر بخش کتاکت و رزی را میتوان در این واقعیت منعکس دید که در حالی  
که برای بقاء هر کتاکت و رز در روسیه ۱۰ تا ۱۲ دسیاتین ( هر دسیاتین ۱/۰۹  
هکتار ) زمین لازم بود، آنها در سال ۱۹۱۷ بطور متوسط ۲/۶ دسیاتین  
زمین داشتند. (۴)

فقر در روستا بیداد میکرد و گرسنگی مزمن و ازدیاد جمعیت شاخص  
زندگی روستائی بود. (۵) تازه همین کتاکت و رزی منبع اصلی انباشت  
اولیه سرمایه ای را تشکیل میداد که در بخشهای صنعتی سرمایه گذاری می  
شد. یعنی از طریق صدور کالاهای کتاکت و رزی ( که سهم اصلی در صادرات  
روسیه را داشتند و به قیمت فقر هر چه بیشتر شده و محرومیت روستا در روسیه  
شدند. ) منبع اصلی داخلی برای تهیه رزی فراهم میشد که جهت وارد  
کردن کالاهای صنعتی ضروری بود. (۶) در واقع ۹۰ درصد صادرات رز نیز  
محصولات کتاکت و رزی تشکیل میدادند.

با اینکه صنعت روسیه علیرغم رکودهای متعدد در چند دهه سال قبل از  
انقلاب رشد متناهی کرده بود و مثلاً بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۱۳ تولید  
صنعتی در بخشهای اروپائی روسیه از ۸/۸ روبل سرانه به ۱۴/۳ روبل  
رسیده بود، یعنی رشدی مطابق ۴۶/۲ درصد داشت. (۷) اما باز هم  
ابتدائی تر از آن بود که بتواند پیش شرط های صنعتی لازم برای یک  
انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را آماده کند، مخصوصاً اگر رشد صنعت در  
روسیه را در مقایسه با کشورهای صنعتی در نظر بگیریم. جدول زیر  
موقعیت تولیدات در روسیه را در مقایسه با سایر کشورهای پیشرفته  
اروپائی نشان میدهد.

روسیه	آلمان	انگلیس	آمریکا	
۱۷۰۰	۲۱۰۰	۲۵۰۰	۸۰۰۰	معادن ۱۹۱۲ مارک طلا به میلیون
۴۶۳۵	۱۹۳۱۲	۱۰۴۲۵	۳۱۴۶۲	۱۹۱۳ آهن خام به ۱۰۰۰ تن
۴۸۴۱	۱۸۳۲۹	۷۷۸۷	۳۱۸۰۳	۱۹۱۳ فولاد خام به ۱۰۰۰ تن
%۳/۵	%۲۰/۷	%۱۱/۸	%۵۰	۱۹۲۳ تولید ماشین / سهم در ارزش تولید
%۲/۲	%۳۴/۹	%۱۶	%۲۸/۹	۱۹۱۳ صنعت الکترونیک / سهم در ارزش تولید
۱۹۰۷ با	۱۷۰۲	۳۸۲۵	۵۴۸۳	۱۹۱۳ مصرف پنبه در صنعت به ۱۰۰۰ عدل
لهستان				
۲۲۳ (۸)	۱۳۵۱	۸۶۶	۲۹۰۴	۱۹۰۹ تولید کماغذبه ۱۰۰۰ مترتن

تا زه همین صنعت بطور عمده بر سرمایه خارجی تکیه داشت . در سال ۱۹۱۴ سهم سرمایه خارجی در صنعت روسیه ۴۴% بود . ( ۱۴۳۱ میلیون روبل از مجموع ۳۲۲۴ کل سرمایه صنعتی ) . این سهم در راه آهن روسیه ۷۴% بود ( ۳۵۴۶ میلیون روبل از مجموع ۴۸۱۶ ) . (۹) از مجموع ۲/۳ میلیارد روبل سرمایه خارجی که قبل از انقلاب در روسیه در بخشهای صنعت ، تجارت و بانگداری سرمایه گذاری شده بود ، بیش از نیمی در معادن و صنایع تبدیلی فلز فعالیت میکردند . (۱۰)

وابستگی صنعت به سرمایه خارجی تنها در وابستگی مالی منعکس نمیشد ، بلکه آنچه از نقطه نظر ارزیابی قدرت صنعتی واقعی جامعه و نفوذ فرهنگ صنعتی و فرهنگی که صنعت با خود به همراه میآورد مهمترین و وابستگی تکنولوژیک و تخصصی بود . قسمت اعظم ماشین آلاتی که در صنعت

روسیه بکار میرفتند و امداداتی بودند. روسیه قبل از جنگ بزرگترین وارد کننده ماشین آلات بود. نیمی از واردات روسیه از غرب را مواد خام و نیمه ساخته و ماشینهای صنعتی تشکیل میدادند. (۱۱) بخش بزرگی از پایه گزاران و متخصصان صنایع و دیگر فعالیتهای مدرن اقتصادی روسیه نیز خارجی بودند. (۱۲) وابسته بودن صنعت روسیه خوددلیلی بود برای اینکه این صنعت بطور ارگانیک از درون رشد تدریجی اقتصاد روسیه بیرون نیامده و وسعت و قدرت اش نشانگر یک رشد اقتصادی هماهنگ نبوده است. انعکاس این واقعیت را میتوان در ساخت نا هنها و واحدهای صنعتی دید که از محاورت مدرن ترین و بزرگترین صنایع با صنعت پیشه واران کوچک، بدون یک خدمتوسط تشکیل میشود. بقول ترو츨سکی، در حالیکه آمریکا - همانطور که دیدیم - از نظر صنعتی، رشدی چند برابر روسیه داشت، تنها ۱۷/۸ درصد کارگران آن در واحدهای بزرگ تولید (بیش از ۱۰۰۰ نفر کارگر) کار میکردند. حال اینکه اینها در روسیه ۴۱/۴ درصد بودند و در مسکو حتی ۵۷/۳ درصد. به همین ترتیب ۳۵ درصد کارگران صنعتی آمریکا در واحدهای کوچک تولیدی (تا ۱۰۰۰ کارگر) اشتغال داشتند، در حالیکه این رقم در روسیه تنها ۱۷/۸ درصد بود. (۱۳)

در سال ۱۹۱۳ از ۲/۴ میلیون کارگر صنعتی روس، ۵۴ درصد در کارگاههای کارمیکردند که بیش از ۵۰۰ کارگر داشتند، حال آنکه این کارگاهها تنها ۵ درصد مجموع کارگاهها را تشکیل میدادند. (۱۴) قسمت اعظم کارگران در همین زمان در پیشه وری روستایی کار میکردند. (۵۱ درصد) یا ۳۷۵۵ هزار نفر، در حالیکه تولید آنها تنها ۲۰ درصد ارزش کل تولید را تشکیل میداد. در صنایع کوچک شهری تنها ۱۲ درصد کارگران (۵۳۰ هزار نفر) بکار اشتغال داشتند و ارزش تولیدات آنها ۷ درصد کل ارزش تولید بود. در صنایع بزرگ شهری ۳۷ درصد کارگران

( یا ۲۷۸۰ هزار نفر ) که ۷۲ درصد کل ارزش تولیدات را تولید می‌کردند بکار اشتغال داشتند. (۱۵) البته این بدان معنی بود که تعداد نسبی کارگران صنایع بزرگ ( یا پیشرفته‌ترین کارگران ) را افزایش میداد، اما سهم کم آنها در کل جمعیت شاغلین ، این امتیاز را ( که می‌توانست در زمینه سیاست اثرات مثبت داشته باشد ) ناچیز جلوه میداد. این نکته نیز در رابطه با صنعت باید ذکر شود که در تکمیل حالت و مله‌ای و استثنائی و غیر ارگانیک بودن این صنعت ، پراکندگی اش نیز در ضعف آن تاثیر داشت. یعنی محدود بودن به چند مرکز مهم صنعتی ، مناطقی که از نظر صنعتی رشد بیشتری کرده بودند در واقع جزایر بزرگ و کوچکی بودند در یک دریای روستائی. (۱۶)

بنابراین ، اثرات اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی ای که از این وضع میشد انتظار داشت محدود به این " جزایر " بود. همان‌طور که اثر صنعت مدرن در ساخت اجتماعی و شغلی روسیه بزرگ نبود ، سیستم ارتباطاتی هم - که رشد آن یکی از شروط ضروری برای ایجاد زمینه‌های لازم یک انقلاب سوسیالیستی ، مثل : بازار داخلی ، رابطه ارگانیک بخشهای اقتصادی ، تشکیل ملت ، ایجاد همبستگی و اتحاد سازمانی بین کارگران میباید - در روسیه آن زمان تازه مراحل اولیه رشد خود را میگذراند. مثلاً در مقایسه با آلمان که در آن در هر صد کیلومتر ۱۱/۷ کیلومتر راه آهن وجود داشت ، روسیه در هر صد کیلومتر ۰/۴ کیلومتر راه آهن داشت. (۱۷) در سال ۱۹۱۳ طول راه آهن روسیه ۶۲۲۰۰ کیلومتر بود ، در حالی که طول راه آهن آمریکا ۴۱۱۰۰۰ کیلومتر بود. وضع راه‌های آبی و شرکت روسیه در کشتیرانی جهانی نیز از این هم‌ناما معدتر بود. (۱۸)

ساخت اجتماعی روسیه ، الویت یک کشاورزی عقب مانده و نوبادگی و ناقص الخلقه بودن صنعت در این کشور را منعکس می‌کرد. جامعه‌ای در اصل

دهقانی که آنکارو مله‌هایی کوچک از مدرن‌ترین صنعت آن زمان، آنهم  
 با ساختن سبکانه و عاریتی بر پیکر پنهان ورزش جسد بوده‌اند.

روسیه سال ۱۹۱۳ حدود ۱۷۴ میلیون نفر جمعیت داشت که تقریباً  
 ۸۶٪ آن روسان زمین بودند. (۱۹) حتی این واقعیت که ملیونها نفر  
 از باغیان روسها در پیینه‌وری روستایی کار میکردند، خدشهای برای  
 واقعیت وارد نمیکرد که جامعه در مجموع روستایی بوده و روستا بی‌سز عقب  
 مانده و مایل سرمایه‌داری، بغیرانی که از سال ۱۸۶۱ در ساخت روستایی  
 آغاز و سرمایه‌داری استولینین ادامه یافته بود، آنچنان نبود که روسها را  
 آماده برای یک تحول سوسیالیستی بسازد، بلکه برعکس، رفاه‌های  
 ارضی، باره‌یوانسته بودند که ساخت دیربای کمونیستی ابتدایی را در  
 روسها بهم ریخته و مالکیت خرده و متوسط دهقانی را بحای آن نشانند،  
 سه‌ده‌ساله‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۵ در اثر رفاه استولینین، سه‌کمک  
 بانکها، ۹ میلیون دسیاتین زمین به دهقانان فروخته شده بود، سه  
 چهارم خریداران، دهقانانی بودند که قبلاً یا زمین نداشتند یا کمتر از ۶  
 دسیاتین زمین داشتند. (۲۰) با اینکه توده عظیم دهقانان صاحب زمین،  
 زمینشان کفاف معاششان را نمیداد و خطرات دست دادن زمین نه‌دیدشان  
 میکرد و فقیر بودند، ولی هنوز پرولتری که طالب سوسیالیسم یا شدند شده  
 بودند، بلکه بیشتر بدنیال دست یافتن بزمین بیشتر و مالکیت وسیع‌تر  
 بودند و یک جنبش سیاسی میتوانست آنها را موقتاً بدنیال شعارهایی ببرد  
 که شعارهای خود آنها نبود.

در روسیه زندگی نوع شهرنشین بورژوازی - پرولتری که میبایستی  
 محل مناسبی برای تحول جامعه به سوسیالیسم یا شد و خود دنیا مده بود. در  
 شهرها زندگی شهری، حتی در همان محدوده حاشیهای و کوچک اش رشد  
 ناچیزی داشت، زیرا تنها ۱۴٪ جمعیت کل روسیه شهرنشین بودند و

شهرها نیز عمدتاً مراکز دادوستد و مصرف ادارات دولتی، ارتش و انصراف بودند. بورژوازی آنها هنوز رابطه تنگاتنگ خود را با زمین حفظ کرده بود، همانطور که پرولتاریای آن تازه از ده به نهر آمده بود. پرولتاریای صنعتی حدوداً سه میلیون نفر بود که در صنایع، معادن و راه آهن کار می کردند. ناگفته پیداست که این رقم شامل غلین (حدود ۸ درصد) بسیار ناچیز بود.

لنین گفت "پرولتاریای مانده تنها در اقلیت، بلکه در یک اقلیت ناچیز قرار دارد. در عوض دهقانان یک اکثریت عظیم را تشکیل می دهند." (۲۱) این راهم با یدافه کرد که این کارگران در سخت ترین شرایط زندگی می کردند. اغلب بیسواد بوده، روزی ۱۱ ساعت کار می کردند و همه حقوق شان (بین ۲۵ تا ۳۰ روبل بطور متوسط) صرف تهیه وسائل اولیه زندگی می نمود. (۲۲) این وضعیت البته ختم آنها را تسدید کرده و آمادگی شان را در برابر دورنماهای طلائی بالا میبرد، اما این هنوز بمعنی سوانائی آنها در ساختن سوسیالیسم و اداره ورهبری جامعه بنما رنمی آمد.

وضعیت سیاسی روسیه نامناسب بودن این تصویر برای یک تحول سوسیالیستی را تکمیل میکرد. تا سال ۱۹۰۶ حکومت خودکامه و مطلقه بنا تزار ایسم بود. آزادیهای سیاسی و صنفی وجود نداشتند و مبارزترین گروه های سیاسی در محافل کوچک یا در مخفی گاهها و مهاجرت و یا در سیبری فعالیت میکردند. آنها وسیله ای برای تبلیغ نظریات خود در میان توده، اشاعه روشنگری و فراهم ساختن زمینه آگاهی در اذهان مردم را نداشتند. از سال ۱۹۰۶ به بعد به قول ماکس وبر یک "شروطیبات ظاهری" در قالب دوما (مجلس نمایندگان) بوجود آمد. اجزای نمایندگان خود را به مجلس فرستادند، ولی دوما محل تصمیم گیری نمایندگان مردم سر

سرنوشت کشور نبود. همانطور که بلشویک‌ها می‌گفتند حداکثر تریبونوسی برای بیان نظریات تزار و وزیرایش بود. حتی بورژوازی هم نه تنها به جمهوریش که بقول انگلس مناسب‌ترین شکل سیاسی برای انتقال حکومت به طبقه کارگران نرسیده بود، که به حاکمیت، یعنی مشروطیت خود نیز دست نیافته بود. خفقان حاکمان از آن بود که تئوریهای سیاسی - که عمدتاً از غرب پیشرفته گرفته شده بود - جای خود را در جامعه روسیه باز کند، در انطباق با کم‌وکیف جامعه متکامل شده و ارتباطش با طبقات، قشرها و گروههای اجتماعی و منافع آنها روشن شده و در غالب تئوری احزاب - احزابی که با محمل‌های اجتماعی در ارتباطند - بازگوکننده خواست‌ها، برنامه‌ها، گرایش‌ها و حرکت‌های طبقات، قشرها و گروههای اجتماعی شود. آنچه در تئوری و در نتیجه با زتاب آن بصورت شکل حزبی وجود داشت، پراکندگی و عدم انسجام تشکیلاتی، ناپایداری مواضع، غلبه هیجان و عاطفه بر تعقل و انشعابات متعدد تشکیلاتی بود. مثلاً حزب بلشویک که در فوریه ۱۹۱۷ بیش از ۲۴۰۰۰ عضو داشت، تعداد اعضای آن در اوت همان سال به ۲۴۰۰۰۰ نفر رسید که این را نمیشود ضرورتاً به حساب رشد آگاهی اعضای حزب، آن هم در این فاصله کوتاه گذاشت.

در زمینه آموزش و پرورش جامعه روسیه قبل از انقلاب هنوز به آن درجه از ارتقاء نرسیده بود که اکثریت آن امکان خواندن و نوشتن را داشته باشند. هنوز ۵۱٪ کودکان ۸ تا ۱۱ ساله - یعنی کودکانی که میبایستی به مدرسه میرفتند - راه به مدرسه‌ای نداشتند. رقم باسوادی در کل جامعه در سال ۱۹۱۳ حدود ۲۸/۴ درصد بود. (۲۳) مسلم است که رقم باسوادی در میان کارگران به مراتب کمتر از این بود. اما اینکه کارگران برای ساختمان سوسیالیسم حتی خواندن و نوشتن نمیدانستند ظاهراً اهمیتی نداشت. ناآگاهی و عدم آما دگی کارگران یا بیسوادی آنها ظاهراً مانعی

در راه ساختن سوسیالیسم بشمار نمیرفت . حتی این خودتوجیهی بود بر اینکه تشواریسم های حزب بلشویک با زمان سیاسی طبقه کارگر را تنها از میان پیشاهنگان آن متشکل سازند . پیشاهنگانی که نزدیک به نیمی از آنها کارگر نبودند .

بدنبال جنگ جهانی اول و انقلاب فوریه که از هم پایدگی و سقوط تزاریسم را بدنبال داشت ، بورژوازی روس هم نتوانست به اوضاع آشفته کشور غلبه کرده و آنرا به کنترل خود درآورد . در این فاصله ، یعنی از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ نفوذ منشویک ها و سایر احزاب اپوزیسیون در شوراها تقلیل یافته و بدین ترتیب بلشویک ها با دامن زدن به شورا انقلابی مردم و پرکردن خلاء سیاسی ایجاد شده قدرت سیاسی را کسب کردند . کسب قدرت سیاسی و امید به برقراری سوسیالیسم که در شرایط بنفایت مناسب با دامن زدن به تصوراتی آغشته به پندارگرایی در مورد امکانات و توانائی های انقلاب روس میسر شده بود ، بزودی در مقابل واقعیات سر سخت جامعه روس رنگ باخت و بطلان خود را آشکار نمود . دبری نیاید که نارضائی عمومی و شرایط مساعد انقلابی که در ماه های قبل از اکتبر — زمینه کسب قدرت از سوی حزب بلشویک را فراهم کرده بودند ، با پیروزی انقلاب بزودی تغییر یافته و حزب بلشویک و انقلاب روس را در فاصله کوتاهی بعد از قیام در معرض مخاطراتی جدی قرار دادند .

عقب ماندگی و سطح پائین فرهنگی ، عدم رشد همه جانبه بورژوازی و مناسبات سرمایه داری ، وسعت جمعیت دهقانی و گستردگی تولید ما قبل سرمایه داری ، و عوامل مشابه دیگری نشانه های آن بودند که جامعه روسیه هنوز آمادگی تغییرات سریع و وسیع سوسیالیستی را ندارد . تصور اینکه انقلاب روس قادر خواهد بود علیرغم همه اینها با ورهای خود را بسازد



کرسی ساخته و سوسیالسم را جا بگزین مناسبات موجود میسازد، غیر عملی میسازد. تصور جا بگزین کردن چنین مناسباتی، آنگاه که هنوز وظایف تاریخی بورژوازی روس به انجام نرسیده بود، در واقع چیزی جز یاد دهنده انکاسیون واقعیات جامعه و اراده کرائی محض نبود.

از همان اولین ماههای پس از تمام آکسمبر به تدریج لرومانحیام وظایفی که حل آنها در واقع بعهده بورژوازی بود آشکار میسازد. بر سر راهی مناسب همه جا سرمایه داری و تکامل نیروهای مولده از جمله وظایفی بودند که میبایستی توسط بورژوازی انجام شده و بعد سال آن شرایط مادی جامعه برای گذار به سوسیالسم آماده میسازد. این وظایف هنوز کاملاً از سوی بورژوازی روس انجام نگرفته و عامله بین انقلاب فوریه تا آکسمبر ۱۹۱۷ گوناگون از آن بود تا به بورژوازی روس فرصت دهد روندی را که آغاز شده بود به سرانجام برساند. بدین ترتیب بلشویکها تا کسب قدرت سیاسی خود را با وضعیت فوق العاده ای روبرو دیدند. آنها میبایستی سیاسی را فرموله کنند که در واقع وظیفه تاریخی بورژوازی بود، بدون آنکه بورژوازی سهمی در طرح و اجرای این سیاست داشته باشد و این بلتویسم و انقلاب روس را در مقابل آزمایش تاریخی بزرگی قرار داد.

در سالهای قبل از انقلاب، درجه رشد جامعه و وظیفه پرولتاریا در قبال بورژوازی و حدود توانائیها و وظایف بورژوازی روس همواره از مسائل حاو مورد اختلاف در صفوف جنبش سوسیال دمکراتیک روس بود. در این جنبش منشویکها در مقابل دکترین بلشویکی کسب قدرت سیاسی قرار داشته و آنها را حوا حیانه ارزیابی میکردند. آنها میگفتند که این دکترین در حد است نظم موجود را با یک توطئه از میان برداشته و در این کوشش خود برای کسب قدرت، به عوامل "عینی" و درجه رشد و انکشاف جامعه روس بی توجه است. آنها معتقد بودند که لنین برخلاف مارکس، به

نقش تعیین کننده عوامل "ذهنی" با وارد آمدن حال آنکه بنا بر آموزش های مائرتربالیمتاریخی، شرایط "ذهنی" یا آگاهی انقلابی نمسی تواند بطور مصنوعی با کوششهای یک حزب به واقعیت فراخوانده شود و بالاتر از آن به موردی تعیین کننده برای کسب قدرت و برقراری نظامی نوین بدل شود. منشویکها معتقد بودند که اوضاع انقلابی و شرایط مساعد ذهنی برای تغییرات اجتماعی خودمحمول شرایط اجتماعی بوده و وظیفه ما رگسستها تشخیص این شرایط و تاثیر در آن است، شرایطی که اجبارا خود اوضاع انقلابی را ایجاد خواهد کرد. بنظر آنها کوششی که میخواست با تحریک و غلبه بر احساسات و روان اجتماع، مصنوعا تغییر را که جامعه آماده پذیرفتن آن نبود، ایجاد نماید، در واقع به قوانین اجتماعی تجاوز مینمود.

پلخانف نیز در این ارزیابی منشویکی از واقعیات جامعه با منشویکها هم نظر بوده و در انتقاد به ارا ده گراشی بلشویسم از سایرین سرسخت تر بود. او معتقد بود که جامعه روسیه در آن زمان تنها برای کسب قدرت از سوی بورژوازی آماده و پخته شده و هر کوششی دیگر جز این تجاوز به قوانین اجتماعی است. بنظر او چنانکه پرولتاریا میخواست یک دوره کامل اجتماعی را جهش کند و قدرت را قبل از زمان موعود کسب نماید، در نهایت تنها قادر خواهد بود سیاست بورژوازی را تحقق بخشد. و این بنا بر اوضاع عقب مانده جامعه روسیه و بخصوص ضعف، پراکندگی، قلت و بسی تحریکی پرولتاریای آن، تحقق خواستها و اجرای وظایفی را که به عهده بورژوازی روس بود، در بدترین شکل آن عملی میکرد. بنظر او نیروی که به جای بورژوازی در چنین وضعی به قدرت میرسید میبایستی با استبداد دولتی بکوشد مشکلات اقتصادی را پشت سر گذاشته، ترور را جایگزین دمکراسی ساخته و در نهایت به شکست گذر کند. بنظر او جهت سیاست

بلشویکی علیه منافع بورژوازی و علیه دهقانان و کارگران بود. او این سیاست را خیالپردانه و در عین حال تروریستی ارزیابی مینماید. پلخانف معتقد بود بر فرض آنکه مشی انقلابی بتوانند در نتیجه بر خورداری از یک شرایط ویژه مساعد، قدرت را در نتیجه یک کودتا یا تغییر بدست بگیرند، بخاطر تکامل نامساعد روابط بورژوازی در روسیه قادر نخواهند بود مناسبات سوسیالیستی را جایگزین روابط اقتصادی حاکم سازند. در صورت تحقق چنین امری، روسیه با تولد دوباره استبداد تزاری در شکلی نوین روبرو خواهد بود.

در واقع منشویکها و پلخانف با ارزیابی از اوضاع عمومی جامعه روسیه و با توجه به نظریات مارکس و انگلس به این تحلیل شوریک می رسیدند که زمینه برای قدرتی که عقب ماندگی را از میان برداشته و دمکراسی را برقرار کند در عین حال پارا از امکانات و استعداد های جامعه فرا تر نگذارد موجود بوده، اما چنین تحولی با توجه به واقعیات جامعه و شرایط اقتصادی - سیاسی و تاریخی و فرهنگی آن، تنها میتواند تحولی بورژوازی باشد و نه سوسیالیستی.

پیروزی بلشویسم در قیام اکتبر به شکست دیدگاه منشویکی و بطور کلی آن نظرگاهی در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه انجامید که جامعه روسیه را برای انقلاب سوسیالیستی آماده ندانسته و کسب قدرت از سوی حزب بلشویک را بمعنی پشت پا زدن به معیارهای مارکسیستی، بمعنی تجاوز به قوانین اجتماعی و مآجرا حویانه ارزیابی مینمود. این پیروزی که تا اینجا به معنی غلبه فراکسیون بلشویکی جنبش سوسیال دمکراتیک روس بود، بزودی با پایان گرفتن جنگ داخلی به جریان اصلی در جنبش بین المللی کمونیستی بدل شده و سرنویست آتی جمهوری شوراهای را تعیین نمود.

این سمت گبری که همزمان باتولد "ما رکسیسم - لنینسیم" انجام گرفت، تا پایان سالهای ۱۹۲۰ به زمینه غالب در ایدئولوژی و فلسفه عمومی جنبش کارگری و کمونیستی بدل شد. زمینه‌ای که در درون خود بوروکراتیک شدن حزب، دولت، جمهوری شوراهای و بین الملل کمونیستی را پدیدآورد. این ایدئولوژی در تمامیت خود بیان‌کننده و توجیه‌تئوریک حاکمیت حزب علیه طبقه کارگر بود. تا آنجا که با غلبه جریان استالینی در پایان سالهای ۱۹۲۰ در حزب کمونیست شوروی، با سرکوب و ازمیان برداشتن همه سازمانها و نهادهای دمکراتیک و کارگری، بعنوان وجه بارز این ایدئولوژی، تمامیت یافت.

در مقابل دیدگاه منشویکی چگونگی برخورد به مسأله قدرت و انقلاب اجتماعی، بلشویکها معتقد بودند که بنا بر اوضاع اجتماعی روسیه زمینه کسب قدرت و آمیزش وظائف انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی، یعنی هم حل مسائل انقلاب دمکراتیک و عقب ماندگی جامعه روس و هم ایجاد تحول سوسیالیستی همزمان موعود بوده و حزب بلشویک پرچمدار چنین تحولی است. در واقع این وعده حل مسائل به راه‌دیگالتترین شکل بود و به آسانی در یک توده جنگ زده، عاصی و ناآگاه موشر میافتاد. اما اگر عسرت و ناآگاهی شاخص موقعیت هیجانی توده‌هایی بود که بدنبال راه حل بلشویکی میرفتند، بایستی به این سؤال هم پاسخ داد که بانیان این شعار - به خصوص حزب بلشویک - بر مبنی کدام تئوری خود را در عنوان کردن این شعار محق میدانستند. تصورشان از راهی که میرفتند چه بود و چگونه فکرمی کرده‌ند در یک کشور عقب افتاده میتوانستند صحبت از یک انقلاب سوسیالیستی بکنند و قول بدهند که میتوانند با این انقلاب یک جامعه مسأله عقب افتادگی را حل کنند و هم سوسیالیسم را.

پاسخ کافی و مفصل به این سؤال البته کار تحقیقی درخور و جداگانه‌ای است، مع هذا ضروری است تا در اینجا به برخی از نکاتی که زمینه این تفکر بلشویکی را تشکیل میداد اشاره شود، تا آنکه چگونگی موضع بلشویکها در ساختن آنچه که فاقد پیش شرط‌های لازم بود و بعدها به نتایجی که با انتظارات تفاوت ماهوی داشتند منجر شد روشن شود، روشن شود که آن چیزی جز آنچه وعده تحقق‌اش را میدادند نبود. این در عین حال اشاره‌ای خواهد بود به اینکه چگونه تئوری بر اساس اراده‌گرایی پایه‌ریزی شده، واقعیات را منعکس نکرده، امکانات را نادیده گرفته و گره‌برباد میزد.

حنا نچه قبلا هم اشاره شد منشویکها و پلخانف تا کید می‌کردند که روسیه با همه آن عقب ماندگی پیش شرط‌های لازم برای موفقیت یک انقلاب سوسیالیستی را ندارد. پاسخی که لنین به آنها میداد کلید دست یافتن به آن تئوری‌ای است که بعدها تا درستی‌اش را در عمل نشان داد. این پاسخ را میتوان در نوشته لنین در سال ۱۹۲۳ بنام "درباره انقلاب ما" خواند. او در آنجا در پاسخ به کسانی که میگفتند برای موفقیت یک انقلاب سوسیالیستی ارتقاء به درجه معینی از تمدن لازم است گفت: "اگر برای ایجاد سوسیالیسم درجه معینی از فرهنگ لازم باشد (با اینکه کسی نمیتواند بگوید این "درجه فرهنگ" معین چگونه است، زیرا در هر کشور اروپایی غربی بگونه دیگری است) چرا ما نباید به طریق انقلابی بکوشیم که این پیش شرط‌ها را بما زیم و بر مبنای دولت کارگران و دهقانان و نظام‌نورانی آنگاه به پیش رفته و به دیگر خلق‌ها برسیم!" (۲۴).

در همین مقاله لنین اشاره میکند به این که یک موقعیت تاریخی استثنائی - یعنی جنگ جهانی اول - این موقعیت را برای ما فراهم کرده است که از راهی متفاوت از آنچه برای اروپای غربی متصور بودیم، ساختمان سوسیالیسم برسیم، یعنی انتظار بی‌لغو پیش شرطها را نکشیم،

بلکه با انقلاب ویرمینی دولت شورائی کارگران و دهقانان خود آن پیش شرطها ، آن درجه معین از فرهنگ که شرط موفقیت سوسیالیسم هستند را فراهم کنیم .

در واقع در این تئوری یک جابجائی صورت گرفته است . به جای مقدمه نتیجه نشده و استنتاج از مقدمه ای صورت گرفته که فراهم نبوده است . لنین در همین مقاله سعی میکند این عمل را با اشاره به دیالکتیک انقلابی مارکس ، با اشاره به اینکه هر جا معادای لازم نیست برای رسیدن به سوسیالیسم همان راهی را برود که کشورهای پیشرفته اروپای غربی بآید برون توجیه کند . اما آنچه در اینجا نه در منطق دیالکتیک انقلابی قابل توجیه است و نه در واقعیت تاریخ قابل وقوع ، اینست که بتوان اول ساختمان را ایجاد کرد و بعد زیربنای آن را ساخت . ابتدا نظام شورائی و دولست کارگران و دهقانان را ساخت و بعد فرهنگی را که لازم است تا بتوان بر پایه آن چنین نظامی را برقرار کرد ، ایجاد نمود . در این منطق به این نکته توجه نشده که خود آن " دولت کارگری و دهقانی " و آن " نظام شورائی " مشروط به یک سلسله پیش شرطها و پیشرفتهای فرهنگی به معنی وسیع کلمه هستند تا بتوانند با موفقیت پا به ریزی شوند ، رشد کنند و زمینه ای برای ادامه پیش شرطهای فرهنگی و ملی مدارج دیگر ساختمان سوسیالیسم گردند . کمترین این پیش شرطها آمادگی کارگران و دهقانان برای ایجاد دولت کارگری و دهقانی ، آمادگی جامعه برای استقرار نظام شورائی است . اما تفکر بلشویسم همانطور که بر مبنی یک منطق معکوس جبران آن عدم بلوغ را میکند و فراهم آوردن پیش شرطها را منوط به حصول نتیجه میسازد ، در اینجا نیز مسأله عدم آمادگی کارگران و دهقانان و عدم بلوغ جامعه را با نتیجه معکوس حل کرده و نتیجه را ما مورحل مسأله عدم آمادگی مینماید .

اساس این تفکر تئوری جانشینی است که جوهر اصلی بلشویسم را